

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
(35)

دوشنبه 10 - 07 - 1437؛ 30 - 01 - 1395؛ 18 - 04 - 2016

I. خطبه 5، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه خطبه 5:

و من خطبه له- عليه السلام-

و من كلام له- عليه السلام- لَمَّا فُيْضَ رَسُولُ اللَّهِ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- وَ خَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو سَفِيَانَ بْنِ حَرْبٍ فِي أَنْ يَبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ:

أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَرِّجُوا عَن طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تَيْجَانَ الْمُفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ قَارَاحَ هَذَا مَاءٍ أَجِنٍّ وَ لَقْمَهُ بَعْضُ بِهَا أَكْلَهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَيْبٍ وَ قَتَّ إِنْبَاعَهَا كَالزَّرَارِعِ بَعِيرٍ أَرْضِهِ فَإِنَّ أَقْلًا يَقُولُوا حَرَّصَ عَلَيَّ الْمَلِكُ وَ إِنَّ أَسْكَنًا يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ الَّتِي وَ اللَّهُ لَا بُنَّ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذِي أُمِّهِ بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَيَّ مَكُونُونَ عِلْمٌ لَوْ بُحْتُ بِهِ لِاضْطِرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأُرْشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

و از جمله كلام او- عليه السلام- است هنگامی که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا احتجاج فرمود، و حضرت عباس بن عبد المطلب و أبو سفیان بن حرب خطاب به او گفتند که بیعت می‌نمایند با او به خلافت.

ای مردمان بشکافید موج‌های فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات، و بیرون روید از راه خود بزرگ‌نمایی، و بردارید تاج‌های فخر فروشی را، نجات یافت کسی که با بال پرید، یا تسلیم شد و راحت آرید. این آبی است گنبدیده، و لقمه‌ای است و لقمه‌ای است که در گلوی خورنده‌اش گیر می‌کند، و چیننده میوه در غیر وقت رسیدن هم چون کشاورزی است در زمین دیگری است. پس اگر بگویم، می‌گویند که حریص است به ملک؛ و اگر سکوت کنم، می‌گویند از مرگ ترسید. دورباد! بعد از آن و این، به خدا قسم، هر آینه پسر أبو طالب انس دارنده‌تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش. بلکه پیچیده شده‌ام با علمی پوشیده که اگر آشکار نمایم آن را، هر آینه مضطرب شوید هم چون اضطراب ریسمان در چاه دور و دراز.

II. شرح خطبه 5 (3)

1. فَإِنَّ أَقْلًا يَقُولُوا حَرَّصَ عَلَيَّ الْمَلِكُ: پس اگر بگویم، می‌گویند که حریص است به ملک. اگر این نحو سخنان و نصایح را ادامه

دهم، و بی‌صلاحیتی دیگران و صلاحیت و اهلیت خود را باز گو نمایم، از در نیرنگ و فریب افکار عمومی برآیند و بگویند که علی حریص بر قدرت و سلطنت است.

چون روح عمل معرفت و نیت است، و نه ظاهر آن، در سنجش و قیاس اعمال و احوال اولیاء الله، به ویژه خاتم اولیاء الله- علیه و علیهم السلام-، با کار دیگران خطایی است بسیار بزرگ، چرا که آنها از خود مرده‌اند، و به حق زنده شده‌اند، همه اعمال و احوال‌شان بالله می‌باشد، چنانچه خدای تعالی خطاب به رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود، "وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ" (16:127 النحل) (و صبر کن! و صبر تو نیست مگر به توسط الله). در آنچه به توسط الله انجام می‌شود، از عبد و خلق هیچ اثر و نشانی نیست.

در اشاره به این بقاء بالله بعد فناء فی الله، مولانا در دفتر اول مثنوی چنین می‌فرماید:

ما بمریم و بکلی کاستیم	بانگ حق آمد همه بر خاستیم
بانگ حق اندر حجاب و بی حجاب	آن دهد کو داد مریم را ز جیب
ای فئاتان نیست کرده زیر پوست	باز گردید از عدم ز آواز دوست
مطلق آن آواز خود از شه بود	گرچه از حقوق عبدالله بود
گفته او را من زبان و چشم تو	من حواس و من رضا و خشم تو
رو که بی یسمع و بی بیصر توی	سر توی چه جای صاحب‌سر توی
چون شدی من کان الله از وله	من ترا باشم که کان الله له

سیره و زوی امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب- علیه السلام- قبل و بعد خلافت و حکومت و امیری امپراطوری بزرگ اسلامی شاهد و گواهی صدق است بر این که آن حضرت هیچ گاه به ملک دنیا نظری نداشت، دنیا و هرچه در آن است، بلکه هرچه مادون ذات اقدس اله است، کمتر از آن هستند که لحظه‌ای این راد مرد میدان محبت به خود مشغول گرداند،

زمزمه عاشقانه او این بود، "إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْفِطَاحِ إِلَيْكَ" (معبودم، هبه فرما مرا نهایت بریدگی [از غیر] به سوی خودت) (مناجات شعبانیه)، و نیز "فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ" (چنین فرض کن، ای معبود، و سرور، و مولا، و پروردگارم، که صبر کنم بر عذابت، چگونه صبر کنم بر جدایی از تو، و فرض کن که صبر کنم بر حرارت آتشت، چگونه صبر کنم از نگاه بر کرامت تو؟!)

کسی که بعد از خلافت معیشتی پایین‌تر از محروم‌ترین مردمی داشت که تحت حکومت او زندگی می‌کردند، چگونه می‌تواند بر مُلک و پادشاهی دنیایی حریص باشد؟! عبد الله عباس- رضی الله عنه- گوشه‌ای از بی‌اعتنایی آن حضرت به مُلک و پادشاهی را به خاطر بهره‌ی شخصی چنین توصیف کرده است:

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- عَلَيْهِ السَّلَامُ- بِذِي قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ ع وَ اللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا (نهج البلاغه، خ 33، فیض)

[و از خطبه‌های آن حضرت است که هنگام بیرون شدن برای جنگ بصره (جنگ جمل) خواند]

(عبد الله پسر عباس گوید: در ذوقار [موضعی است نزدیک بصره] نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفتم و او نعلین خود را پینه می‌زد. پرسید، "بهای این نعلین چند است؟" گفتم، "بهای ندارد!" فرمود، "قسم به خدا، این را از حکومت شما دوست‌تر دارم مگر آن که حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم!"

همه تفاوت اعمال آن حضرت- علیه السلام- با دیگران در این فرمایش او- علیه السلام- خلاصه شده است که "مگر آن که حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم."

امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- در تفسیر سوره مبارکه حمد (124-122) چنین می‌فرماید:

تمام انبیا که می‌عوث شدند، تمام کتب آسمانی که آمده‌اند، برای این است که این انسان را از این بتخانه بیرونش بیاورند تا این بت را بشکنند و خداپرست بشود. همه انبیا آمدند برای اینکه این عالم را يك عالم الهی‌اش کنند، بعد از اینکه يك عالم شیطانی است، يك عالمی است که حکومت [آن]، حکومت شیطان است. آنکه در ما حکم فرماست، شیطان است؛ ما تابع شیطان هستیم. هوای نفس از جلوه‌های شیطان است؛ و حکومت در ما، حکومت شیطان است. هر عملی هم که می‌کنیم عمل شیطانی است؛ هر کاری بکنیم، مادامی که آن شیطان بزرگ که نفس است، نفس اماره است، مادامی که او هست، هر کاری هم ما انجام بدهیم، روی انانیت انجام می‌دهیم، روی انانیت که انجام دادیم، تبع شیطانیم، سلطنت شیطان الان بر ما مستولی است. آن وقتی که هجرت بکنیم، و به تعلیم انبیا، به تعلیم اولیا هجرت بکنیم از این منزل، و پشت بکنیم به این انانیت، از این چاه داریم می‌رویم آن طرف؛ و اگر چنانچه کسی در دنیا موفق بشود، می‌رسد به آنجایی که در وهم من و شما نمی‌آید، پس عدم گردد و فانی می‌شود. کسی [که] بخواهد کمال پیدا بکند، کسی [که] بخواهد از این انانیت بیرون برود، باید با مجاهده هجرت بکند، مجاهده کند و این هجرت را انجام دهد. [طبق حدیث شریف] از جهاد اصغر آمدید، "وَ بَقِيَ عَلَيْكُمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ" [(و جهاد بزرگتر برای شما باقی مانده است)] [جهاد با نفس] جهاد اکبر است، همه جهادهای دنیا، تابع این جهادند. اگر این جهاد را موفق شدیم، هر جهادی بکنیم جهاد [الهی] است، اگر اینجا موفق نشدیم، همه‌اش شیطانی است، همه جهادهای شیطانی است. در روایت است کسی که «خَرَجَ»، خارج شود برای جهاد که يك کنیزی پیدا بکند، يك مالی پیدا کند، این اجرش همان است؛ و آن کسی که [جهادش] "إِلَى اللَّهِ" باشد، اجرش "عَلَى اللَّهِ" است.

سنخ فعل‌ها فرق می‌کند. سنخ فعلی که از اولیا صادر می‌شود، با فعلی که از ماها صادر می‌شود [فرق می‌کند] چون میدانش فرق می‌کند. بی‌جهت نیست که "صَرَبُهُ عَلَى يَوْمِ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ اللَّقْلَيْنِ" [(ضربه علی روز جنگ خندق برتر بود از عبادت جن و انس.)] خوب، يك دست فرود آوردن برای کشتن يك نفر آدم، البته يك جهتش آن است که تمام اسلام با تمام کفر مواجه شده بود، که اگر یوم الخندق شکست می‌خوردند، اسلام از دست می‌رفت. به این معنا يك جهت [هست]، يك جهت هم، قضیه آن خلوص و آن الهیتی [است] که در مطلب است. آن آدمی که وقتی روی سینه آن شخص می‌نشیند و او تف می‌اندازد به او- به حسب نقل- بلند می‌شود، مبادا يك وقتی- با اینکه نبوده، مع ذلك احتیاط است- مبادا يك وقتی تأثیری کرده باشد و این [عمل] از الهیتش افتاده باشد و جهت نفسانیت پیدا بکند، آن [آدم]، يك ضربتش، روحش بیشتر

از همه عبادات است، آن روحی که عبادت را عبادت می‌کند. مشرک و غیر مشرک، آنکه بت می‌پرستد و آنکه نمی‌پرستد، همه يك ظواهری و يك ذکری و آدابی دارند، ظواهرش که مثل هم است؛ ابو سفیان هم نماز می‌خواند، معاویه هم امام

جماعت بود؛ ظواهر همین ظواهر است؛ آنچه این نماز را بالا می‌برد، آن روحی است که دمیده می‌شود به نماز، آن روح اگر باشد نماز بالا می‌رود، نماز الهی می‌شود؛ و تا عبادت برای خودش باشد [نماز الهی نیست]. همه ما این طور هستیم. بازی ندهیم یکدیگر را.

همه عبادت‌مان برای خودمان است. آنکه خیلی آدم خوبی است برای بهشت عبادت می‌کند. شما بهشت را بردارید از روی اعمال، ببینیم کی عبادت می‌کند. بهشت را بردارید، ببینید کی عبادت می‌کند. علی می‌ماند و حوضش! که "عَشِيقَ الْعِبَادَةِ وَ عَائِقَهَا" [پاورقی: امام صادق- علیه السلام- فرمود که رسول خدا (ص) فرمودند: بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و با آن دست به گردن شود و آن را با قلبش دوست بدارد و با تن خود انجام دهد و برای آن از (امور دیگر) فارغ شود. چنین شخصی باک ندارد که زندگانی دنیایش به سختی یا به آسانی گذرد؛ اصول کافی؛ ج 3: کتاب الایمان و الکفر، "باب العبادة"، ص 131، ح 3.]

يك دسته مردم این طورند، عبادت برای بهشت اصلاً مطرح نیست پیش آن کسی که از خودش گذشته و خارج شده از این بیت، و به مرتبه موت رسیده؛ پیش او لذات چیزی نیست، بهشت اصلاً مطرح نیست، غافل [است او] مرده است او: اُذْرَكَةُ الْمَوْتِ، برای او این حرف‌ها مطرح نیست، بهشت و جهنم همه علی السواء است پیش او. اَوْ اَنْتَى عَلَى ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى، ثنا کرده است برای خدا. او خدا را اهل اینکه عبادتش بکند یافته [است]. این يك مرتبه‌ای از مراتب آنهاست که عاشق عبادتند. او را سزاوار معبودیت یافته و عبادت می‌کنند. مراتب دیگر هم هست که در فکر ماها نیست. (پایان نقل)

و به مناسبت میلاد حضرت علی- علیه السلام- نیز چنین فرمودند (صحیفه امام، ج 20، ص 495-494)

بسم الله الرحمن الرحيم

این عید مبارک را به همه مسلمین جهان و مستضعفان و خصوصاً ملت ایران تبریک عرض می‌کنم و از خداوند تعالی سلامت همه را خواستارم.

ما درباره حضرت امیر، جهات معنوی دست ما ازش کوتاه است. ما از آن جهات معنوی که در ایشان بوده است حتی يك جمله موافق با واقع نمی‌توانیم عرض کنیم، لکن بعض از جهات که مربوط به خود جهت مادی است و جهات اجتماعی است، آن را می‌شود گفت. شما ملاحظه کنید که يك نفر که خلیفه مسلمین است، زمامدار امور است، خلیفه است، این چه وضعی داشته است؟ در حالی که خلیفه است می‌خواهد نماز جمعه بخواند، لباس زیادی ندارد، می‌رود بالای منبر، آن لباس که دارد، حرکت می‌دهد- به حسب نقل- تا خشک بشود، دو تا لباس ندارد. يك کفشی را که خودش وصله می‌کرده است، کفایش می‌کرده است، ازش می‌پرسند، حضرت می‌فرماید که این کفش به نظر شما چقدر ارزش دارد؟ می‌گویند هیچ. می‌گوید که "امارت بر شما هم، خلافت هم، در نظر من مثل این کفش و پایین‌تر از این کفش است، مگر اینکه اقامه عدالت کنم". شما کجا سراغ دارید که يك نفر خلیفه باشد و وضعش این طور باشد؟ حضرت امیر- سلام الله علیه- حقیقتاً مظلوم است و مظلوم بوده است، حتی در بین شیعیان هم مظلوم است. وقتی می‌خواهند تعریف کنند از حضرت امیر، تعریف می‌کنند به چیزهایی که بر خلاف واقع است و توهین به حضرت است. مثلاً، می‌گویند که انگشترش را که می‌خواست هدیهد به فقیر، قیمتش خراج شامات بوده است! آن کسی که لباسش آن است انگشتر می‌پوشد که قیمتش خراج باشد؟! این يك دروغی است که اگر روایت هم داشته باشد، دروغ است در صورتی که ندارد. وقتی می‌خواهند معرفی کنند حضرت امیر را، به این جهات معرفی می‌کنند، به همین جهات [دروغ]. یا آنهایی که عارف لفظی هستند- عرفان حقیقی که کم است در دنیا- آنها هم وقتی که می‌خواهند از حضرت نقل کنند، يك حرفهای درویشی نقل می‌کنند. آنی که هست، واقعیتش را که نمی‌دانند و این جهات ظاهری هم که حضرت داشته است برای جهالتهایی که بوده است، منحرف کردند از واقعیتش. خیال کردند تعریف حضرت امیر به این است که انگشترش چقدر قیمت داشته باشد و- مثلاً- چه باشد، يك زندگی عجیب و غریبی دارد حضرت امیر.

خلافت در آن وقت يك وضع خاصی داشته است، خصوصاً، آن خلفای از معاویه به پایین، يك سلطنتی بوده و در همان عصر که معاویه آن بساط سلطنتی را راه انداخته بود، حضرت امیر مثل يك فعله می‌رفت کار می‌کرد، مثل يك عمله می‌رفت کار می‌کرد و آب راه می‌انداخت، و بعد همان جا می‌گفت این آب صدقه است؛ آب راه نمی‌انداخت برای خودش، وضع زندگی این بوده است. ما اگر بخواهیم از ایشان تقلید کنیم نمی‌توانیم، حقیقتاً، نمی‌توانیم تقلید کنیم، قدرت این معنا را ما نداریم. اما خود ایشان هم فرموده است که "شما نمی‌توانید، اما تقوا می‌توانید داشته باشید" می‌توانیم که تقوا داشته باشیم، می‌توانیم که با خدا باشیم، توجه به خدای تبارک و تعالی داشته باشیم. (پایان نقل)

فرمود، "فَإِنْ أَقَلَّ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ" (پس اگر بگویم، می‌گویند که حریص است به ملك)، پور ابو طالب كجا و حرص كجا؟! حرص محرک اهل دنیا است، که محبوب هستند از حقایق و شهود حق تعالی در همه احوال.
حافظ:

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
مولانا، در دفتر اول مثنوی:

این جهان ویران شدی اندر زمان
استن این عالم ای جان غفلت‌ست
هوشیاری زان جهان‌ست و چو آن
هوشیاری آفتاب و حرص یخ
زان جهان اندک ترشح می‌رسد
گر ترشح بیشتر گردد ز غیب
حرص‌ها بیرون شدی از مردمان
هوشیاری این جهان را آفت‌ست
غالب آید پست گردد این جهان
هوشیاری آب و این عالم وسخ
تا نغرد در جهان حرص و حسد
نه هنر ماند درین عالم نه عیب

2. وَ إِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ: و اگر سکوت کنم، می‌گویند از مرگ ترسید. "جَزَعٌ" بی‌تابی و بی‌صبری است. و اگر سکوت کنم تا این نیرنگ و فریب را خنثی نمایم، و ساده دلان را از ظن سوء مصون دارم، باز نیرنگ و خدعه‌ای دیگر آغاز کنند، و بگویند، سکوت او از ترسش است، و بیم از مرگ دارد، عمل و ترک عمل مرا، و سخن گفتن و سکوت کار مرا قیاس به کارهای خود کنند، و در نتیجه، محروم مانند از درک حقیقت من و افعال من.
حافظ:

خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است
خداي تعالی می‌فرماید، "وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاجِدٍ وَ نَفْضًا بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ" (و در زمین قطعاتی است کنار هم، و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از يك ریشه و چه از غير يك ریشه، که با يك آب سیراب می‌گردند، و [با این همه] برخی از آنها را در میوه [از حیث مزه و نوع و کیفیت] بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این [امر] نیز [برای مردمی که تعقل می‌کنند دلایل] [روشنی] است.)
و شیخ اجل سعدی شیرازی نیز چنین فرموده است:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
مولانا در دفتر اول مثنوی:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد
همسری با انبیا برداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر
این ندانستند ایشان از عمی
هر دو گون زنبور خوردند از محل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
هر دو نسی خوردند از یک آب‌خور
صد هزاران این چنین اشباه بین
این خورد گردد پلیدی زو جدا
این خورد زاید همه بخل و حسد
این زمین پاک و آن شور هست و بد
هر دو صورت گر به هم ماند رواست
گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
اولی‌ارا همچو خود پنداشتند
ما و ایشان بسته‌ی خوابیم و خور
هست فرقی در میان بی منتهی
لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل
زین یکی سرگین شد و زان مُشک ناب
این یکی خالی و آن پر از شکر
فرقشان هفتاد ساله راه بین
آن خورد گردد همه نور خدا
و آن خورد زاید همه نور احد
این فرشته‌ی پاک و آن دیوست و دد
آب تلخ و آب شیرین را صفاست

جز که صاحب ذوق کی شناسد بیاب
 سحر را با معجزه کرده قیاس
 ساحران موسی از استیزه را
 زین عصا تا آن عصا فرقی است ژرف
 لعنة الله این عمل را در قفا
 کافران اندر مری بوزینه طبع
 هرچه مردم می کند بوزینه هم
 او گمان برده که من کردم چو او
 این کند از امر و او بهر ستیز
 آن منافق با موافق در نماز
 در نماز و روزه و حج و زکات
 مومنان را برد باشد عاقبت
 گرچه هر دو بر سر یک بازی اند
 هر یکی سوی مقام خود رود

او شناسد آب خوش از شوره آب
 هر دو را بر مگر پندارد اساس
 برگرفته چون عصای او عصا
 زین عمل تا آن عمل راهی شگرف
 رحمة الله آن عمل را در وفا
 آفتی آمد درون سینه طبع
 آن کند کز مرد بیند دم بدم
 فرق را کی داند آن استیزه رو
 بر سر استیزه رویان خاک ریز
 از پی استیزه آید نه نیاز
 با منافق مومنان در برد و مات
 بر منافق مات اندر آخرت
 هر دو با هم مروزی و رازی اند
 هر یکی بر وفق نام خود رود

3. به مناسب میلاد امام محمد تقی- ع:- در اصول کافی چنین روایت شده است:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَ رَجُلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ فَبَيَّنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النَّبُوَّةِ فَقَالَ، "وَ أَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا" (19:12 مريم)، "وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ" (12:22 يوسف)، "وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً" (46:15 الأحقاف) فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَةَ وَ هُوَ صَبِيًّا وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً. (الكافي، ط. الإسلامية، ج1، ص 384)

علی بن اسباط گوید: امام محمد تقی- علیه السلام- را دیدم که به طرف من می آمد، من نگاهم را به او تیز کردم [با دقت به او نگریستم، شروع بنگریستنش کردم] و به سر و پایش نگاه می کردم تا اندازه قامتش را برای اصحاب اهل مصر خود (شیعیان) وصف کنم، در آن میان که من در آن حال بودم، حضرت بنشست و فرمود: ای علی، خدا درباره امامت همان سان حجت آورده است که در نبوت حجت آورده است، و فرموده است، "وَ أَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا" (19:12 مريم) (حکم نبوت را در کودکی به او دادیم)، "وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ" (12:22 يوسف) (و چون به رشد رسید) وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً" (46:15 الأحقاف) (و به چهل سالگی رسید). پس رواست که به شخصی در کودکی حکمت داده شود (چنانچه به یحیی داده شد)، و رواست که در چهل سالگی داده شود (چنانچه به موسی داده شد).

گفته اند سه نفر از انبیاء در صباوت به مقام نبوت رسیدند: 1- حضرت سلیمان (ع) در سن هفت سالگی؛ 2- حضرت یحیی (ع) در سن سه سالگی؛ 3- حضرت عیسی (ع) در گهواره. و سه نفر از ائمه ما علیهم السلام در کودکی امام شدند: 1- حضرت جواد (ع) در هشت (هفت) سالگی؛ 2- حضرت هادی (ع) بین شش تا نه سالگی؛ 3- حضرت بقیه الله عج الله تعالی فرجه الشریف در پنج سالگی.